بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 اسفند 1393

در مورد روایت ابان عن رجلٍ عرض شد از جهت سندی به جهت ارسالی که در این روایت وجود دارد مشکل است بشود به این روایت عمل کرد. ولی از جهت مضمون این روایت، قبل از اینکه مضمون این روایت را توضیح دهم، یک نکته ای در مورد یک روایت دیگر عرض می کنم و آن این است که یک موقعی یک بنده خدایی که یک مالی دینی دارد، یک مال خاصی را به شخصی می سپارد برای اداء دین خود. ممکن است بگوییم که با همین مالی که به شخص، خود آن میت در زمان حیات به شخص می سپارد همین یک نوع عزل مال باشد و همین باعث شود که مال او، دین او از کلیت خارج شود و تعین پیدا کند در آن شیء خاص به خصوص در بحث زکات که این مطلب هست که روایت خاصه زیادی داریم که زکات با عزل تعین پیدا می کند در یک شیئ خاص و آن می شود متعلق زکات و زکات از مال خارج می شود. این است که مثلا در یک روایتی، روایت سلیمان، اینجا سلیمان نوشته است که سلیمان بن عبدالله هاشمی عن أبیه است. خود سلیمان راوی او است. سلیمان بن عبدالله الهاشمی که در کتاب الزکات هست که مرحوم شیخ هم در ذیل این بحث اشاره کرده اند. مرحوم شیخ روایت سلیمان بن عبدالله هاشمی را مفادش را به نام روایت عبدالله الهاشمی تعبیر کرده اند. سلیمان بن عبدالله هاشمی عن أبیه عن ابی عبدالله علیه السلام و این روایت تعبیرش این است که رجلٌ أوصی الی رجلٍ فاعطاه الف درهم زکات ماله فذهبت من الوصی قال هو ضامنٌ و لا یرجوا علی الورثه. اینجا با همین مال زکات مال را که به شخص داد تعین پیدا می کند. و دیگر به ورثه مراجعه نمی شود خب صحبت سر این هست که این فرق دارد بین آن جای مورد بحث ما. مورد بحث ما جایی هست که میّت تعیّن نداده است یک شیء خاصی را به وصی نسپارده است. وصی آن را عزل کرده است. صحبت سر این هست که عزل الوصی آیا مثل عزل میت هست که منشأ تعین شود؟ این مورد بحث ما است. بنابراین خیلی از روایت های دیگری که در این بحث هست در مورد زکات و امثال اینها، اینهایی که من حالا روایت های دیگر را نیاوردم، آن روایت ها ظاهرش این نیست که وصی مال را خارج کرده است. خود میّت قسمتی از مال را به عنوان دین و زکاتش کنار گذاشته است به وصی گفته است که این را صرف زکات کن. آن از بحث ما خارج است. این روایت ابان از کدام قسم است؟ آیا ناظر به جایی هست که وصی مال را عزل کرده است و این مال تلف شده است یا ناظر به صورتی هست که خود آن میتی که وصیت کرده بوده است از اول عزل هم کرده بوده است. به نظر می رسد که این روایت ظاهرش این است که میت عزل نکرده بوده است و وصی عزل می کند. یک بار عبارت را می خوانیم تا ببینیم آیا این تعبیر از آن استفاده می شود یا نمی شود. می گوید

سألت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل أوصی الی رجل و علیه دینٌ

آن چیزی که در ابتدای سوال اخذ شده است فقط این است که وصیت به شخصی کرده است یعنی شخصی را وصی خود قرار داده است و علیه دینٌ. هیچ صحبتی از این که میّت قسمتی از مال را هم جدا کرده است به عنوان اینکه این قسمت برای دین صرف شود در آن نیست.

فَقَالَ يَقْضِي الرَّجُلُ مَا عَلَيْهِ مِنْ دَيْنِهِ وَ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ بَيْنَ الْوَرَثَةِ

آن شخص آن دین را ادا می کند و ما بقی را بین ورثه تقسیم می کند. خب اینجا هم صحبت عزل اصلا این قسم نیست. تکیه بحث ما مال ذیل آن است.

**قُلْتُ فَسُرِقَ مَا كَانَ أَوْصَى بِهِ مِنَ الدَّيْنِ مِمَّنْ يُؤْخَذُ الدَّيْنُ أَ مِنَ الْوَرَثَةِ قَالَ لَا يُؤْخَذُ مِنَ الْوَرَثَةِ وَ لَكِنَّ الْوَصِيَّ ضَامِنٌ لَهَا**

می گوید آن چیزی از دینی که میت به آن وصیت کرده است این به سرقت رفته است. خب این دو جور می شود این عبارت را معنا کرد. آن این است که نه، علاوه بر اینکه وصیت به دین کرده است یک مال خاصی را هم قرار داده است و گفته است که این مال خاص را صرف اداء دین کنید. این یک جور است. یک جور دیگر این هست که نه، وصیت به دین کرده است و آن وصی که آمده است این وصیت به دین را عمل کند آن قسمت را عزل کرده است به عنوان اینکه این را برای وصیت صرف کند. ما کان اوصی به من الدین یعنی آن چیزی که وصی خارجا عزل کرده است به این عنوان که آن را صرف دین کند که متعارف هم همین است که در واقع قسمتی از آن را کنار می گذارم و بقیه را تقسیم می کنند می رود کنار آن را می خواهد صرف دین میت کند. من فکر می کنم با توجه به اینکه در صدر هیچ صحبتی از این نیست که میت وصیت به عین خاص کرده است. یعنی عین خاص را کنار گذاشته است و به صوی گفته است که آن را صرف دین کن. این فرق دارد آن روایت سلیمان بن عبدالله الهاشمی می گوید اعطاه الف درهم. اصلا هزار درهم هم به وصی داده است و بعد به عنوان زکات مال. این در سوال همچین چیزی نیست. فسرق ما کان اوصی به من الدین تفریع از آن چیز قبلی است. اگر بخواهیم تفریع بگیریم اشاره به آن چیزی که خارجا اتفاق می افتد که وقتی شخص بخواهد عمل به وصیت کند قسمتی از ماترک را کنار می گذارد و بعد مابقی را تقسیم می کند. به نظر می رسد که اینجا عزل از سوی وصی واقع شده است و امام علیه السلام این عزل را تصحیح کرده اند و گفته اند که این عزل درست است و لا یؤخذ الی الورثه و لکن الوصی ضامنٌ لها. یعنی این دقیقا همان تعبیری که در آن روایت حماد عن الحلبی بود. این مفادش همان روایت حماد عن الحلبی است نه شبیه روایت سلیمان بن عبدالله الهاشمی عن ابیه. خب به نظر می رسد که از جهت دلالت، دلالت خوبی دارد بر اینکه عزل الوصی نافذ هست. البته عزل وصی را اینجا نافذ قرار داده است. اما عزل غیر وصی را از این روایت نفوذش استفاده نمی شود.

سوال:... خیلی ربطی به این بحث شاید نداشته باشد. ید وصی مگر ید امامی نیست چطور خودش ضامن می شود؟

پاسخ: می گوید اگر امکان دفع مال باشد حق ندارد مال را نگه دارد یک موقعی است که امکان ندارد ولی جایی که امکان دارد.

سوال:.....

پاسخ: اینجا به هر حال اجازه ندارد که صبر کند.

سوال:. اینجا صرف عزل هم صورت نگرفته است. نه عزل شده و نه تقسیم شده است. یعنی واقعا آدم نمی داند شاید خود این تقسیم هم خصوصیت داشته باشد در...

پاسخ: نه، تقسیم در اینکه

سوال:. مثلا اگر سوال می کرد از حضرت که عزل کرده است و تقسیم نکرده است. هیچی بین وصی تقسیم نکرده است باز هم حضرت میفرمود که ورثه هیچ...

پاسخ: با توجه به این نکته که میت اگر عزل کند و عزلش نافذ هشت حالا چه تقسیبم بشود و چه نشود. در مورد دین ها و زکات ها و امثال اینها این به نظر می رسد که وصی به منزله میت تلقی شده است. وصی کأنه آن شأنی را که میت داشت که می توانست قسمتی از مال را برای اداء دین خود جدا کند..

سوال:... خود میت اگر زنده بود و عزل می کرد اثری نداشت..

پاسخ: از آن روایت عبدالله بن سلیمان استفاده می شود که اثر داشت. فاعطاه..... البته در خصوص زکات است البته

سوال:.. جدا کردیم و از بین رفت بدون افراط و تفریط... بگوییم که جدا کردیم و از بین رفتش ما حق نداری...

پاسخ: نه، وصی ضامن است. اگر امکان چیز نداشت، یک موقعی است که امکان

سوال: در راه می خواسته بدهد و از بین رفت....

پاسخ: اشکال ندارد چه مانعی دارد که این جوری باشد؟ مانعی دارد که شارع تعین داده باشد؟ اشکالی ندارد که این جوری قائل شویم. باید دید که از این ادله چه استفاده می شود

سوال: در روایت شما خصوصیت نمی بینید

پاسخ: نه، تقسیم مال شدن بین می گوییم چون تقسیم مال بین سایر ورثه شده است این در واقع، آن خیری چیز هست که

سوال: اختصاص دادن آن به جایی که امکان... افراط و تفریط نبوده است بعید نیست خیلی که اختصاص دا رد به جایی که وصی می توانسته پرداخت کند. دلیل می خواهد برای اختصاص

پاسخ: در روایت های دیگر. در بحث زکات و اینها مطلبش هست. حالا شیخ هم دارد که می گوید از روایت استفاده می شود این را باید تخصیص دهیم به جایی که تمکن از ادا داشته است. ولی جایی که در خود همان روایت های زکات تصریح دارد که جایی که ....

سوال:... نهایت کاری که این عزل ... این است که در بقیه مال تصرف جایز نیست. اما اینکه این عزل سبب می شود که...

پاسخ: نه می گوید لا یرجوا علی الورثه دیگر... حالا بعدا بحث می کنیم صبر کنید.

این به نظر می رسد که علی ای تقدیر آن بحث تقسیم بین ورثه را هم خصوصیت قائل باشیم یا نباشید بگذارید قدر مسلم آن را در نظر بگیریم. جایی که عزل شده باشد و تقسیم بین ورثه هم شده باشد

سوال:. خصوصیت بر تقسیم بگذاریم آقا می فرماید که آن جایی که عزل خالی به درد نمی خورد تقسیم باعث...

پاسخ: مجموع الامرین به این معنا که کأنه تا وقتی که، اجازه دهید بعدا صحبت می کنیم.

سوال: قدر متیقن ندارد

پاسخ: قدر متیقنی که هر دو آن انجام شود دیگر. هم عزل شده باشد هم تقسیم شده باشد قدر مسلم روایت این مورد است. حالا آن خیلی در بحثی که ما الآن داریم دخالت ندارد.

به نظر می رسد که این روایت هم مؤید همان مضمون روایت حلبی، البته در روایت حلبی هم فرض کرده بود که تقسیم مال بین سایر ورثه هم شده است. مرحوم شیخ در، بنابراین نتیجه بحث ما این می شود که ما، روایت عبدالرحمن بن الحجاج را حمل می کنیم به صورتی که قسمتی از مال عزل شده است و تصرف در سایر مال ها با بعد از عزل قسمتی از مال هست. این نکته را بگذارید من حالا یک مقداری از جهت فنی این بحث را به صورت اصولی هم تبیین کنم تا ببینیم این از جهت اصولی چطوری تبیین می شود. مرحوم شیخ در قسمت مسئله نهم، یک گونه دیگری بین روایت عبدالرحمن بن حجاج بجلی و آن روایت های عباد بن سهیب و زراره جمع کرده است. عباد بن صهیب که در روایت عباد بن صهیب گفته است که لیس للورثه سبیلٌ علی شیء من الترکه حتی یعدوا آن زکات را. یا در آن روایت دیگر را هم گفته است اگر ضامن نشده باشد تا وقتی که ضامن نشده است هیچ چیزی از مال را ارث نمی برد. حالا آن بحث ضمان را که آن بحث ضمان چیست یک نفر فعلا غمض عین کنید. فرض کنید که شما آن ضمان هم به آن معنایی که ما معنا می کردیم که ضمان شرعی است معنا کنید. ایشان می خواهند بفرمایند که از روایت عبدالرحمن بن حجاج استفاده می شود که می شود در مال تصرف کرد ولو هنوز دین را ادا نکردیم. ولی از روایت زراره و عباد بن صهیب استفاده می شود که شرط مالکیت اداء دین است. ایشان این جوری جمع می کند بین این دو دسته روایات. می گوید که شما اختیار دارید که تصرف کنید. تصرف در مقداری از مال و باقی گذاشتن مقداری که برای اداء دین جایز است ولی اگر احیانا آن قسمتی که کنار گذاشته شده است، نه کنار گذاشته شده است آن قسمتی که، بحث عزل نیست آن قسمتی که مصرف نشده است و قرار است از آن قسمت دین ادا شود آن تلف شد. می گوید که آن استقرار پیدا نمی کند. یعنی لیس للورثه مالٌ الا بعد اداء الدین معنایش این است که مالی که جواز تصرف داشته باشد و این جواز تصرفش هم مستقر باشد، ملکیت مستقره سبیل است یعنی بتواند در مال تصرف کند و هیچ معذوری هم برای آن نداشته باشد و هیچ مشکلی هم نداشته باشد. آن متوقف است بر اینکه دین ادا شود. بنابراین اگر مثلا فرض کنید که ورثه قسمتی از مال را فروختند و بعد سایر مال تلف شد می گوید آن قسمتی که فروختم، آن غرما می توانند آن معامله ای که انجام شده است را فسخ کنند. حق فسخ معامله را دارند. یعنی تصرف غرما به نحو جایز هست لازم نیست. اینکه ورثه حق مستقر داشته باشد، حقی که غرما اجازه فسخ آن را نداشته باشند، آن حق بعد از اداء دین است. قبل از اداء دین حق دارند ولی حق جایز. ایشان این جوری بین این دو دسته روایات جمع می کنند. ما جمعی که می خواستیم بکنیم این بود که می خواستیم بگوییم روایت عبدالرحمن بن الحجاج در فرضی هست که قسمتی از مال را عزل کرده است به طوری که حتی اگر قسمتی هم که عزل کرده است از بین برود وصی ضامن است و ورثه ضامن نیستند. و از مال با عزل دین میت خارج می شود. تعلّق دین به ماترک در فرضی هست که عزل نشده باشد. و با عزل این از مال خارج می شود. که بیانی که مرحوم شیخ در مسئله هشتم از آن استفاده می شود. چون در مسئله هشتم جمع بین ادله را به حمل روایت عبدالرحمن بن الحجاج به خصوص صورت عزل کرده است ولی در مسئله نهم جمع کرده است بین این دو دلیل به حمل روایت نافیه مالکیت ورثه قبل از اداء دین به نفی ملکیت مستقره. ملکیت غیر قابل فسخ. بنابراین می گوید آن روایت عبدالرحمن بن الحجاج که می گوید جایز است تصرف کند اصل التصرف را می گوید. اعم از اینکه تصرف جایز باشد یا تصرف غیرجایز باشد. اما آن روایتی که روایت زراره و عباد بن صهیب نفی ملکیت مستقره را می کند. خب این بیانی که مرحوم شیخ فرموده است. به نظر من بیانی که ایشان در تحریر دومش در این مسئله که مسئله هشت منعکس شده است آن بیان فنی تر و از جهت علمی آن را می توانیم ما آن را بپذیریم. با این توضیح، ببینید روایت عباد بن صهیب و زراره صورت مسئله اش این است که اگر میت دینی داشته باشد تا این دین ادا نشده باشد نمی شود در ماترک تصرف کرد. ظاهرش این است که مفروضش جایی است که این دین تعلق به ماترک داشته باشد. یعنی حق دیّان به ماترک تعلق گرفته باشد. اگر دلیل شرعی در بعضی از صور گفت که دین را از ماترک گفت دیگر به ماترک تعلق ندارد. به دلیلی گفت که دین دیگر به ماترک تعلق ندارد به نظر می رسد که این دلیل تخصیص این ادله نیست. این دلیل عباد بن صهیب و زراره در فرضی می خواهد بگوید که حتما دین را باید ادا کنید که دین به عین ماترک تعلق داشته باشد. ولی خب اگر یک روایت آمد و گفت که با عزل، دین از ماترک خارج می شود. به نظر می رسد که این دلیل ورود دارد بر این روایت. این روایت مضمونش این است که تا وقتی که ماترک متعلق الدین هست، شما تا دین را ادا نکنید نمی توانید در ماترک تصرف کنید. ملکیت ورثه یا جواز تصرف ورثه در ماترکی که متعلق الدین است متوقف است بر اداء دین. و تا اداء دین نشده باشد نمی شود در این تصرف کرد. حالا اگر یک دلیل شرعی آمد گفت که عزل تعین می آورد. این دو دلیل با هم دیگر از سنخ وارد و مورود است و نه از سنخ تخصیص و مخصص. خب این یک طرف. بنابراین از آن طرف روایت عبدالرحمن بن حجاج که گفته بود ورثه می توانند در مال تصرف کنند اطلاق دارد. می گویند چه عزل کرده باشند مقدار دین را و چه نکرده باشند می توانند در مال تصرف کنند. اطلاق دارد دیگر. آن روایت زراره و عباد بن صهیب، آن روایت بعد از اینکه ما دلیل واردی آن روایت را موردش را این جور معین کرد گفت که تا وقتی که در عزل نکردید، لازم است که ادا شود. خب مفادش که چنین شد با توجه به دلیل وارد این خاص می شود نسبت به روایت عبدالرحمن بن حجاج و روایت عبدالرحمن بن حجاج را تخصیص می زند. این نکته را توجه فرمایید این بحث، بحث انقلاب نسبت نیست. یک بحث، بحث انقلاب نسبت داریم، انقلاب نسبت این است که دلیلی فرض کنید یک اکرم العلمایی داریم، یک اکرم العلماء داریم و یک دلیل دیگر می گوید که، یک دلیل گفته است که اکرم العلما و یک دلیل دیگر گفته است که لا تکرم العلماء. این دو دلیل با هم دیگر نسبتشان تباین هست. یک دلیل دیگر گفته است اکرم العلماء العدول. با فرض اینکه این روایت اصلا مفهوم نداشته باشد. ما یک جور این هست که ما بگوییم که اکرم العلماء العدول روایتی که می گوید لا تکرم العلماء را تخصیص می زند. آن روایت که تخصیص خود لا تکرم العلماء بعد از خارج شدن علمای عدول از تحت آن خاص می شود نسبت به اکرم العلماء. آن روایت بعد از تخصیص روایت اکرم العلماء را تخصیص می زند. این بحث انقلاب نسبت هست که اختلافی است و بعضی ها قائل به انقلاب نسبت هستند و بعضی ها نیستند که خب در جای خودش باید بحث کرد که آیا مبنای ما انقلاب نسبت هست یا نیست. اینجا اگر این بحث، بحث تخصیص یک دلیل به دلیل دیگر است. ولی اگر نه، دلیلی که می خواهد دلیل دیگر را به اصطلاح تخصیص بزند یک دلیل وارد دارد نه یک دلیل مخصص. دلیل وارد آن بحث باعث می شود که اصلا آن ظهور شکل نگیرد. این دلیل وارد منشأ عدم شکل گیری ظهور است. آن بحث انقلاب نسبت این هست که آیا ظهور قبل از تخصیص را باید ملاحظه کرد یا ظهور بعد ازتخصیص را؟ خب آن بحث ها هست که بعضی ها می گویند که در نسبت سنجی ظهور قبل از تخصیص را باید نگاه کرد و در نتیجه در آن مثالی که زدیم لا تکرم العلماء، قبل از تخصیص با اکرم العلماء نسبتشان تباین است. مجرد اینکه بعد از تخصیص نسبتشان تغییر می کند منشأ تقدیم دلیل بر دیگری نمی شود. منکرین انقلاب نسبت این را می گویند. ولی بحث ما اینجا بحث ورود است. ما ادعای ورود داریم. ما می خواهیم بگوییم که دلیل روایت عباد بن صهیب، و روایت زراره ظاهرش این است که ما ترکی که دین میت به او تعلق گرفته است، ماترکی که متعلق دین میت باشد تا وقتی که دین میت ادا نشده باشد ورثه حق تصرف در او ندارند یا اصلا مالکش نیستند. منهای آن بحثی که این هست که اینجا آیا در مقام نفی مالکیت است یا نفی جواز تصرف است. هر چور آن اختلافی که بین مرحوم شیخ و ما در تفسیر آن روایت بود. حالا آن جهتش را کاری ندارم. عرض ما این است که این روایت، این روایت مفروضش این است که آن دینی را می خواهد مطرح، آن ماترکی را می خواهد مطرح کند که متعلق الدین نباشد. اگر یک روایت دیگری گفت که با عزل تعین پیدا می کند، این تخصیص این روایت نیست. ورود بر این روایت نیست یعنی موضوع ساز است. باعث می شود که آن موضوع این روایت که گفته بود دین ماترکی که متعلق دین نیست آن موضوع نسبت به مورد عزل تحقق نداشته باشد. وقتی که آن موضوع تحقق نداشت این دیگر به آن بحث های انقلاب نسبت و اینها هم ربطی ندارد. این خاص می شود نسبت به ان دلیل. خاص که شد او را تخصیص می زند. به نظر می رسد که اینجا طبق قاعده این جور تخصیص زدن خیلی روشن تر باشد با آن جوری که مرحوم شیخ بیان کرده است و این که ما بوسیله روایت عباد بن صهیب و زراره بعد از ورود روایت صحیحه حلبی بر آنها و خاص شدنش به وسیله ورود روایت حلبی بر آنها ما بخواهیم روایت عبدالرحمن بن حجاج را تخصیص بزنیم این خیلی روشن تر از آن وجهی است که مرحوم شیخ بیان کرده است که آن لیس علی سبیل بگوییم که مراد ملکیت جایزه نیست. ملکیت مستقره است آن جور اینکه ذهن انسان منصرف شود که ناظر به صورت خاصی است که ممکن است یک زمانی مال تلف شود و از آنجایی که مال تصرف شود می گوید که ملکیت استقرار ندارد و اگر این راه حلی که ما می گفتیم نبود بیان شیخ خب عیب نداشت. ما این در طول، ان بیان از جهت بحث اظهر و ظاهر که بخواهیم بسنجیم ظهور روایت عبدالرحمن بن حجاج در شمول تجویز انفاق نسبت به غیر فرض عزل خیلی قوی نیست. به خلاف ظهور آن روایتی که می گوید که قبل از اداء دین اصلا شما حق ندارید آن ظاهرش اصل الملکیت است. اما بگویید که مراد ملکیت مستقره است و نمی دانم آن بیانی که مرحوم شیخ در نهایه قائل می شود آن یک ظهور قوی نیست که ما وقتی این دو را کنار هم می گذاریم. این نکته را هم عرض کنم، ما به طور کلی خاص را بر عام از باب اظهریت مقدم می داریم. بعضی ها که خاص ر بر عام مقدم می دارند به نفس خاص بودن طبق مبنای آنها که خیلی واضح است که اینجا باید خاص را بر عام مقدم داشت و اصلا این بیانات مرحوم شیخ مجال ندارد. ولی عرض ما این است که طبق مبنای ما هم که می خواهیم بگوییم خاص تقدیمش بر عام به مناط اظهریت است، این خاصی که اینجا هست اظهر است. آن نکته ای که در مورد خاص نسبت به عام، اینجا در صورتی شما می توانیم به قرینه آن عام در این خاص تصرف کنید که ظهور عمومیت عام، ظهور عمومیت ان دلیل عبدالرحمن بن حجاج نسبت به اینکه حتی عزل نکرده هم شما می توانید تصرف کنید آن ظهور قوی باشد در حالی که اصل آن چیزی که بیشتر ناظر به این است می گوید که دین نداده است می خواهد تصرف کند. آن را حمل کنیم بر صورتی که عزل کن و مال چیز را بگذار کنار به خصوص علی ای تقدیر تصرفی که می خواهد بکند در کل مال که نمی خواهد تصرف کند. صورتی که بگوییم این خصوص صورت عزل را می خواهد بگوید نه صورتی که عزل نکرده است. خیلی اصلا اگر ذاتا نگوییم که خیلی ظهورش قوی نیست بالاخره ظهور ندارد، ظهورش خیلی قوی نیست یعنی حمل روایت عبدالرحمن بن حجاج بر عزل مقدار دین، حالا به تعبیر مرحوم شیخ قدر متیقن از دین، حمل او بر او خیلی حمل خوبی است که در مسئله هشتم مرحوم شیخ این حمل را مطرح کرده اند. این حمل بسیار اولی است از برعکس. خب دیگر این بحثی نیست.

سوال:....

پاسخ: در صورت عزل اشکال ندارد و عزل هم تعین پیدا می کند. حالا یک کلامی مرحوم شیخ در ادامه دارد که آن کلام را انشاءالله شنبه در موردش توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد